

رموز بی‌خودی

به نام خدا

نام شاعر

۱۶ فروردین ۱۳۹۴

ای درونت درج رمز ایزدی	بازگو با ما «رموز بی‌خودی»
ای چراغ لاله در بزم عجم	فیلسوف رزم و سردار قلم
ای بلند اختر خداوند کلام	کوکب تابنده اقبال و نام
نازم آن چشمان که از حق سرمه یافت	پرده‌های حال و فردا را شکافت
روزگار ما و فرزندان ما	دیده‌یی از روزن زندان ما
دیدنی آن فرزانه مرد چیره‌دست	آنکه زنجیر غلامان را شکست ^۱
اینک آن گرد دلاور آمده است	اینک آن خورشید خاور آمده است
آن براهیمی که با «ضرب کلیم»	می‌شکافد فرق دیوان را دو نیم
اینک آن گرد دلاور آمده است	اینک آن خورشید خاور آمده است
رستخیزی در عجم انداخته	افسر سلطان جم انداخته
آن که بانگش تا درین ایوان فتاد	لرزه‌ها بر آدمی‌خواران فتاد
«آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد»
آفتابا سر فرو بُردی به غرب	لیک جز عبرت چه آوردی زغرب ^۲
جسم حکمت را ستاندی زان دیار	روح حکمت را به «رومی» وامدار
چون که از رومی گران شد هوشِ تو	هر چه زان پس درکشیدی نوشِ تو
«خم که از دریا در او راهی بود	پیش او جیحون‌ها زانو زند» ^۳
ای مهین پور جلیل مولوی	هم جلالی هم حسام دین تویی
سیف حقّی آفتاب روشنی	گرچه از مغرب زمین رو، می‌کُنی
«داد جارویی به دست آن نگار	گفت از دریا برانگیزان غبار» ^۴
خود تو دریا بودی ای توفان‌مآب	کی غبار معرفت گردد حجاب؟
بود صد ماهت نهان در هر نگاه	کی خسوف مغرب سازد تباه

جرعه‌های ناب	انوار جلال	باده‌های	عاقبت‌سوز	زالال
خمرِ آتشناک،	آتش‌دان غیب	در کشیدی	از کف مردان	غیب
«ای فلک‌پیمای	چُستِ چُست‌خیز	چون که خوردی	جرعه‌ای بر ما	بریز»
«خون‌داریم ای	جمالِ مهتری	که لب ما خشک	و تو تنها خوری» ^۵	

(طلایه، فصل‌نامه ادبی-فرهنگی-هنری)

^۱ اشاره و تلمیح به شعر زیبا و مشهور اقبال:

می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکنند دیده‌ام از روزن دیوار زندان شما

نیز «رموز بی‌خودی» و «ضرب کلیم» به نام کتاب‌های اقبال هم اشاره دارد.
^۲ اشاره به این بیت از اقبال است:

گر چه دارد شیوه‌های رنگ‌رنگ من به جز عبرت نگیرم از فرنگ

^۳ از مثنوی مولانا جلال‌الدین

^۴ از دیوان شمس: داد جاروبی به دستم آن نگار ...

^۵ این دو بیت از مولانا جلال‌الدین است.